

# درد آب

## گزارش «اعتماد» از مشکلات این روزهای شهروندان خوزستان

### بنفشه سام‌گیس

اتفاقات تلخی که هفته گذشته در استان خوزستان رخ داد و اخبارش به رسانه‌ها رسید، برای مردم ایران يك پیام مشترك داشت؛ بسیاری از مدیرانی که در ستادهای استانی بر صندلی مسولیت نشسته‌اند، از درد مردم، از شدت دردی که بر تن مردم وارد میشود، چیز زیادی نمی‌دانند و بیش از آنکه دغدغه مسولیت‌هایشان را داشته باشند، نگران از دست دادن پست‌های مدیریتی هستند. مصداق بارز هم واکنش استاندار خوزستان در مقابل سوالات مجری برنامه «چاپ اول» تلویزیون بود که با افتخار! از تریبون سیما اعلام کرد: «700 روستای استان، حتی پیش از تنش آبی استان، به دلیل فرسودگی لوله‌ها سال‌هاست که آب تانکری می‌خورند.»

این مقام مسوول، در پاسخ مجری برای اقدام نقد و فوری در تغییر سیستم آبرسانی به همین 700 روستا گفت: «هفته آینده با همفکری مردم ببینیم چکار می‌توانیم انجام دهیم!»

این جواب، یعنی بیگانگی يك مدیر با درد مردم؛ بیگانگی با درد مردمی که در گرمای 60 درجه نه فقط تشنه می‌مانند چون آب سالم برای خوردن ندارند، بابت سر رسیدن فقر هم، ناخواسته سوگوار میشوند. سرمایه کف دست مردم خوزستان، نفت که نبوده و نیست، همان محدود گاو میش‌هایی که باید در آب غلت بزنند تا روزی به سفره صاحبشان برسانند، نخيلات سربلند و تکه زمین‌هایی است که از دلش گندم و هندوانه و شلتوک و برنج می‌روید و حالا تکلیف‌مان را نمی‌دانیم که آیا باید برای همه اینها، فعل ماضی به کار ببریم؟

ابتدای امسال، رییس جهاد کشاورزی استان خوزستان اعلام کرد که «این استان با تولید سالانه ۱۷.۵ میلیون تن (17 میلیون و 500 هزار تن) انواع محصولات زراعی و باغی (معادل 13 درصد کل تولیدات کشاورزی کشور) رتبه نخست تولیدات کشاورزی را در کشور دارد و قرار است تا 5 سال آینده هم به ۲۷ میلیون تن برسد. استان خوزستان، گندم مصرفی ۱۲.۵ میلیون نفر و برنج مصرفی ۱۳ میلیون نفر را تامین می‌کند و ۴۵

درصد شکر کشور نیز در این استان تولید می‌شود. ۶.۲ میلیون راس دام (6 میلیون و 200 هزار) در استان خوزستان وجود دارد که از این میزان، 2,3 میلیون راس (2 میلیون و 300 هزار) دام سبک است و حدود 1,8 میلیون راس (یک میلیون و ۸۰۰ هزار) در بخش غیرصنعتی و عمدتاً عشایری پرورش می‌یابند که استان خوزستان با تولید سالانه ۴۵ هزار تن گوشت قرمز رتبه پنجم کشور را دارد که ۱۴ هزار و ۵۰۰ تن از این حجم، گوشت دام سبک است.»

زمین تشنه‌ای که آب برای سیراب شدن ندارد، چه باری بدهد؟ دام تشنه‌ای که لاله یک قطره آب می‌زند، چه رزقی به سفره صاحبش برساند؟ روز 28 تیر ماه، این خبر و تصویر ضمیمه‌اش، اشک بسیاری از هموطنان را درآورد «مرگ حیوانات تشنه در یک قدمی دز.»

داستان از این قرار بود که مدیر پارک وحش دزفول، از تلف شدن دو حیوان این پارک به دلیل گرمای شدید و نبود آب برای نوشیدن خبر داده بود و گفته بود: «بدن حیواناتی مانند گوزن اروپایی، خرس، ببر و راکون به آب احتیاج دارد به طوری که این حیوانات مانند گاو میش باید ۲ یا 3 بار در طول روز در آب بخوابند. طی سال‌های گذشته یک انشعاب آب لوله ۱۲ اینچی از پارک لاله برای تامین آب پارک وحش اختصاص یافته بود که اخیراً اداره منابع طبیعی این اشتراک را قطع کرده است؛ بعد از قطعی آب شاهد تلف شدن یک راکون و یک گوزن اروپایی بودیم در حالی که فاصله پارک با رودخانه دز، کمتر از 100 متر است.»

واقعیت تلخ مستتر در این خبر، این است که دامداران خوزستان، یک روز، هفته آینده یا هفته بعدترش، به حرف بیایند و بگویند در این روزها که خوزستان، ملتهب از تشنگی بود، چند راس گاو میش، به دست سلاح سپرده شدند تا قبل از تلف شدن از بی‌آبی، خون‌شان حلال شود؟ دیروز، خبرگزاری‌ها، تصاویری از دامپزشکانی منتشر کردند که داوطلبانه، راهی روستاهای جنوب خوزستان شده بودند تا دام‌های رو به موت مردم را تیمار کنند. در یکی از این عکس‌ها، مردی، دست‌هایش را رو به زمین ترک خورده و سفید از بی‌آبی گرفته بود و احشام در حال مرگ را به دامپزشک نشان می‌داد.

زمین خوزستان می‌توانست نخشکد. زمین خوزستان در جوار هور و کارون و دز می‌توانست نخشکد اگر اعتباراتی که از ستاد تهران به سمت استان تزریق می‌شد، در نگاه مسوولان، تکه نانی نبود که در مسیر رسیدن به دهان مردم خوزستان، هر کسی سهمی از آن برای خود بردارد. زمین خوزستان می‌توانست نخشکد اگر مدیران، یاد می‌گرفتند که وقتی گاو میش بمیرد و زمین بخشکد و نخل بسوزد، معنایی ندارد جز فقر مضاعف. عکس‌ها گویاترین سند هستند که خوزستان آرمیده بر دریای

عظیم نفت، چطور در همه این سالها، ذره ذره در گودال فقر فرو رفت در حالی که نفت از چاه‌هایش فوران می‌کرد و زمین و هوا بوی نفت می‌داد ولی سفره مردم، بی‌نان می‌ماند و مردم، در ناباوری مرگ نخل و دامشان، از خود می‌پرسیدند، سهم ما از این فوران چرب سیاه متعفن چیست؟

اعتبارات چند صد میلیاردی که هفته گذشته، برای اقدامات ضروری به خوزستان تزریق شد، می‌توانست 6 ماه قبل دستور پرداخت بگیرد. سیل مسوولانی که هفته گذشته، پروازهای تهران-اهواز را پیش‌خرید کردند در رقابت اینکه کدام، زودتر به فرودگاه بین‌المللی اهواز برسند، می‌توانستند 6 ماه قبل، خود را برای تماشای نهر و تالاب خشکیده و گامی‌های تشنه و نخل‌های سوخته به زحمت بیندازند. 6 ماه قبل، معنای این اقدامات، «دلجویی و دغدغه» بود. امروز، این اقدامات، بوی فخرفروشی دولت بابت کارنامه وزین مسوولیت می‌دهد. مردم خوزستان، چطور فراموش کنند که همه چاره‌ها می‌توانست خیلی خیلی زودتر روی کاغذ بیاید ولی دغدغه «صندلی‌ها» فرصتی برای دغدغه «درد مردم» باقی نمی‌گذاشت؟

فوت وقت و دیر رسیدن، بلاي دیرینه ایران است. جنوب کرمان هم حال بهتری از خوزستان ندارد. لرستان هم، سیستان و بلوچستان هم، ایلام هم و کردستان هم. همه استان‌هایی که امروز پیشوند نامشان، «محرومیت» است، تاوان سوءمدیریت مدیران را پس می‌دهند. در غائله سیستان و بلوچستان، وقتی کار به جایی رسید که پزشکان خبر از «فاجعه انسانی» می‌دادند، مسوولان نظام سلامت به این فکر افتادند که به هشدار نماینده زاهدان هم، توجهی کنند و واکسن بفرستند و چنین کنند و چنان کنند. وقتی سیل گلستان و لرستان، خانه و زندگی مردم را شست و برد، مسوولان یادشان افتاد که سدها باید لایروبی می‌شد. وقتی هزاران پیرزن و پیرمرد، چشم انتظار واکسن، کنار پیاده‌روهای تهران، شب را به صبح رساندند، وزیر بهداشت بعد از دو سال وزارت، لابه‌لای شعر سرودن‌هایش یادش افتاد که شبکه بهداشت پایتخت چه اوضاع خرابی داشته و باید اصلاح شود. حالا هم حکایت خوزستان است. مردم خوزستان، هر بار که در خرمشهر و آبادان، ساختمان‌های مثله شده از گلوله‌ها را می‌بینند، یادشان می‌افتد که مسوولان، به خصوص آن ستادی‌ها که در پایتخت نشسته‌اند، دغدغه‌های بسیار مهم‌تری از درد مردمی دارند که نسل اندر نسل، در گرمای 60 درجه به دنیا می‌آیند و در گرمای 60 درجه پیر می‌شوند و در گرمای 60 درجه می‌میرند. طرف 4 روز گذشته، وقتی علت اعتراضات مردم، به تحریک گروه‌های معارض نسبت داده شد، افراد زیادی با خبرنگار «اعتماد» تماس گرفتند و گفتند: «از طرف ما به خوزستانی‌ها پیام بدهید که خجالت می‌کشیم کولر

خانه‌هایمان را روشن کنیم. ما مثل شما، در هوای داغ تهران، روز را به پایان می‌بریم تا فقط بگوییم با شما همدردیم.»  
این حکایت مردمی است که تنها ماندند و امیدشان را از مدیران، مدیرانی که دشوارترین وظیفه‌شان، شرکت در جلسات روزانه و امضا کردن بخشنامه‌ها و ابلاغیه‌هاست، بریده‌اند.

□□□□□□ □□□□□□ 2 □□□□□□ □□□□□□ :□□□□